

## نگاهی به اوضاع فرهنگی قرن دهم

گریز انسان ایرانی از محدودیت‌های اجتماعی و ناگزیری او از رعایت قوانین مذهبی که در کلیه مناسبات اجتماعی حاکمیت داشت، به اشکال مختلف و در زمینه‌های متفاوت بروز می‌کرد.

واکنش او در برابر نیاز ریتمیک، چرخش بدور خود ورزشکاران باستانی در زورخانه، رقص صوفیان و رسم سینه‌زنی و زنجیر زنی در مراسم بزرگداشت اهل بیت پیامبر که با ریتمی مشخص همراه با اشعار مذهبی خوانده می شد و تلفیق ضربات ریتمیک سینه زدن و یا زنجیر که با خواندن موجب غلیان احساسات می‌شد. در مقابل تائر، شاهنامه خوانی در قهوه خانه‌ها و پرده خوانی‌های اسطوره‌های ملی و مذهبی و تعزیه در معابر و محل‌های عمومی بوده است.

در برابر نقاشی و مجسمه سازی، صنعت کاشی کاری و معماری و قالی بافی رو به رشد نهادند، و نیاز به موسیقی بگونه‌ای دیگر در قالب اشعار مذهبی تجلی یافت.

جامعه ما نتوانست از تمامی بیان خود، بدون محدودیت سود جوید و اندیشه خود را مستقیم در جهت خلق اثر منعکس نماید و مستی وصل بی‌واسطه را بچشد.

لذا ادبیات بار زیادی از این کمبود را از طریق شعر به دوش کشید. شاعر با واژه نقاشی کرد و موسیقی نواخت. طبیعی است اگر زمانی حسی دچار ابهام شود و مفری برای ابراز شدن پیدا نکند، به شکلی دیگر جاری می‌گردد و این روند می‌تواند ناخودآگاه شکل بگیرد.

\*\*\*

## حمله مغول

تاج‌گذاری هخامنشیان در تخت جمشید، ۵۲۰ پیش از میلاد

هنوز جراحت حمله تازیان بر بیکر تمدن ایران بهبود نیافته و قامت راست نکرده بود که قوم وحشی مغول از شرق به ایران حمله‌ور شد.

دسون مورخ معروف که بزرگترین و مشهورترین تاریخ مغول را تالیف کرده است در این باب می‌گوید:

«اگر اسناد عموم ملل عالم بر بیرحمی و خونخواری مغول متفق الکلمه نبود، پذیرفتن مطالبی که مورخین شرقی در این خصوص نوشته‌اند مشکل بود ولی شهادتی که مورخین مغرب زمین از سفاکی مغول داده و شرحی که در این باب از ایشان نقل کرده‌اند کاملا با مسطورات تواریخ شرق مطابقت دارد.

تاریخ نگار مشهور اسلام، عزالدین بن‌الاثیر، که در ایام استیلای مغول بر کشورهای شرقی در موصل و الجزیره زندگی می‌کرده و کتاب معروف خود کامل التواریخ را دو سال قبل از مرگ خویش یعنی در سال ۶۲۸ به پایان رسانده بود در شرح واقعه استیلای مغول چنین می‌نویسد:

«چند سال از ذکر این حادثه خودداری می‌کردم و به مناسبت عظمت آن از نوشتن آن کراهت داشتم و با قدم تردید پیش می‌رفتم. کیست که بر او نوشتن خبر مرگ اسلام و مسلمین آسان آید و این کار را امری سهل بپندارد. کاش از مادر نزاده بودم و قبل از این واقعه مرده و در عداد فراموش شدگان معدود شده بودم. با اینکه جمعی از دوستان مرا بر این کار واداشتند من باز در قبول خواهش ایشان متوقف بودم. آخر الامر دیدم که نوشتن این وقایع متضمن نفعی نیست. بنابراین می‌گویم که این عمل مستلزم ذکر حادثه‌ای عظیم و مصیبتی بزرگ است که گشت روزگار هنوز مثل آن را نیاورده و آتش آن دامن خلائق را عموما و مسلمین را خصوصا نگرفته است.

اگر کسی بگوید که از بدو خلقت آدم تا کنون عالم به نظیر چنین حادثه‌ای گرفتار نیامده راه خلاف نرفته است چه تاریخ حادثه‌ای را که شبیه یا نزدیک به این واقعه باشد بخاطر ندارد. یکی از عظیم‌ترین وقایع تاریخی که ذکر آن ورد زبانهاست رفتار بختنصر است با بنی‌اسرائیل و کشتار او از ایشان و ویران کردن بیت‌المقدس ولی بیت‌المقدس در مقابل شهرهایی که این گروه ملعون خراب کرده و هر کدام چندین برابر بیت‌المقدس بوده چه عظمتی دارد و بنی‌اسرائیل در جنب کسانی که در این واقع بقتل رسیده‌اند چه اهمیتی دارند زیرا که عدد کشتگان یک شهر تنها بر بنی‌اسرائیل فزونی داشته.

شاید مردم دیگر مثل این حادثه را تا انقراض عالم و پایان دنیا نبینند.

یاجوج و ماجوج و دجال لااقل بر اتباع خود ابقا می‌کنند و مخالفین را از میان بر می‌دارند ولی این جماعت بر هیچکس رحم نیاوردند، زنان و مردان و کودکان را کشتند و شکم‌ها حاملگان را دریدند و اطفان جنین را نیز به قتل درآوردند، انالله و انا الیه راجعون و لاحول و لا قوه الا باللّه العلی العظیم، آتش این حادثه دامن عالم را گرفت و ضرر آن همه خلق را شامل شد و سیر آن در بلاد بی‌شبهات باری که در دنبال آن بادی در وزش آید نبود. طایفه‌ای از حدود چین حرکت کردند و بلاد ترکمنستان مثل کاشغر و بلاساغون را گرفتند و از آنجا شهرهای ماوراءالنهر مثل سمرقند و بخارا را مالک شدند.

گروهی از ایشان به خراسان آمدند و با تصرف بلاد و قتل مردم و غارت و ویرانی از سر آن گذشتند بعد بری و همدان و بلاد جبل رسیدند و تا حد عراق تاخته و آهنگ آذربایجان و اران کردند و در کمتر از یک سال بیشتر مردم این نواحی را کشتند و بجز معدودی که پای فرار داشتند، کسی از دم تیغ ایشان سلامت نجست و این از نوادر وقایعی است که مثل آن شنیده نشد. بعد از فراغت از کار آذربایجان و اران به دربند شروان رفتند و بلاد آن را گرفتند و جز قلعه‌ای که پناهگاه امیر آن حدود بود، محلی سالم نماند، سپس به شهرهای لان و لگزستان شتافتند و از مردم این بلاد و شهرهای دیگری که در این نواحی هست جماعتی را کشته آبادیهای ایشان را خراب و غارت کردند و از آنجا راه دشت قیچاق را پیش گرفتند و اکثر سکنه آن را که ترکند به قتل آوردند و بقیه مردم به بیسه ها و قلل جبال پناه بردند و مغول بر آن بلاد دست یافتند. تمام این اتفاقات به سرعتی که برابر با مقدار عبور می‌شد انجام پذیرفت! گروهی دیگر به غزنه و مضافات آن و شهرهای مجاور هند و سیستان و کرمان توجه کردند و مثل گروه اول بلکه بدتر با مردم و آبادیها معامله نمودند و کاری شد که هیچ گوشی مثل آن را نشنیده بود.

اتفاق مورخین بر این است که اسکندر عالم را در کمتر از بیست سال مسخر کرده و احدی را نیز نکشته بلکه برضای مردم تسخیر بلاد کرده است ولی این قوم در ظرف یک سال بلادی را که از جهت وسعت عمارت و زیبایی و دادگری و اخلاق مردم بر ممالک اسکندر توفق داشته به تصرف درآورده و اهالی شهرهائی هم که پای ایشان به آنجا نرسیده بود از ترسی شبها خواب نداشته و هر آن انتظار رسیدن ایشان را می‌برده اند.

این طایفه به آذوقه و سیورسات و مدد محتاج نبوده اند، چه اغنام و گاو و گوسفند و حیوانات خود را با خود می‌بردند و از گوشت آنها تغذیه می‌کردند. مرکوبهای ایشان زمین را به سم خود می‌کوبیدند و ریشه نباتات را می‌خورده و از جو بوئی نبرده بودند و به این ترتیب وقتی که به منزلی می‌رسیدند به هیچ چیز احتیاج نداشتند. اما دیانت ایشان مبنی بود بر پرستش آفتاب در موقع طلوع و حلال شمردن همه چیز، گوشت

جمیع حیوانات، حتا سگ و خوک را می‌خوردند. نکاح نیز در میان ایشان نبود بلکه چند مرد با یک زن همبستر می‌شدند و وقتی که فرزندی از او بوجود می‌آمد پدر او معلوم نبود…

از وقایع نگاران آخر نیمه اول قرن سیزدهم میلادی، ماتیو پاریس که با استیلای مغول بر آن قطعه معاصر بوده در ضمن وقایع سال ۱۲۳۰ (۶۳۷-۶۳۸ ه‍.ق) چنین می‌نگارد: «در این سال طایفه‌ای ملعون از نژاد اهریمن یعنی سپاه فراوان تاتار مساکن کوهستانی خود را رها کرده و از معابر جبال قفقاز گذشتند و مثل سکنه بدکار دوزخ ملخ وار روی زمین را فرا گرفتند و دامنه خرابکاری خود را به نواحی شرقی اروپا نیز کشاندند و آن را به صورت بیابان درآورده مردم آن را در خون و آتش فرو کردند.

بعد از اینکه بر بلاد مسلمین دست یافتند شهرها را با خاک یکسان کردند، باغها و درختان را از بیخ بریدند و شهری و دهقانی را از دم تیغ گذراندند. اگر اتفاقا بر بعضی بیگناهان رحمت می‌آوردند ایشان را به بدترین وضع به بندگی وا می‌داشتند که برعلیه نزدیکان و همسایگان خود در صفوف او اردوی مغول بجنگند. از آنجا که این طایفه حیوانی بیش نبودند بلکه غول بر ایشان مزیت داشت، به خونخواری و خونریزی حرصی غایب ظاهر می‌کردند، گوشت سگ و انسان را در هم می‌دریدند و می‌خوردند، از پوست گاو لباس می‌ساختند و با تخته‌های آهن اسلحه درست می‌نمودند. این قوم کوتاه قامت قوی بنیه محکم که در تحمل شداید از جا در نمی‌رفتند و درک خستگی نمی‌کردند پشت خود را به هیچ جوشن و یا لباسی نمی‌پوشاندند، فقط سینه‌های خود را با زره حفظ می‌نمودند و با لذت تمام خون صاف حیوانات گله خود را می‌نوشیدند. اسبان قوی و پربطقت ایشان شاخه‌های حتا درختان را می‌خوردند و مغول چون قدی کوتاه داشتند در موقع سوار شدن بر این اسبان بر سه پله بالا می‌رفتند.

این طایفه از عموم قوانین محرومند و به هیچ وسیله راحتی آشنایی ندارند. از شیر و خرس درنده‌ترند، از پوست گاو قایق می‌سازند و ده دوازده عدد از آنها را پهلوی هم می‌گذارند و در شناوراندن قایق مهارت دارند. وقتیکه برای شرب خون بدست نیاوردند آب گل‌آلوده تیره را می‌آشامند. اسلحه ایشان عبارت است از یک شمشیر یک رویه و یک خنجر و در کشتار نه رعایت زن و مرد می‌کنند و نه سن و حالت مردم و غیر از زبان خود به لسانی دیگر آشنا نیستند و این زبان را هم کسی دیگر غیر از ایشان نمی‌فهمند.»

ابن الاثیر می‌گوید: «چنین نقل کرده‌اند که یک نفر مغول به قریه یا دربندی که مردمی فراوان در آن بودند وارد می‌شد و یکی یکی ایشان را می‌کشت و احدی جسارت آنکه بسمت او دست دراز کند نداشت. گویند یکی از آن قوم مردی را گرفت و چون برای کشتن او حربه‌ای نداشت به او گفت سر خود را به زمین بنه و از جای خود نجنب. مرد چنین کرد و مغول رفته و شمشیری به کف آورد و او را با آن کشت.»

**\*** **سری مقالاتی که در مورد موسیقی از نظر تان می‌گذرد از کتاب موسیقی ایرانی از نگاهی دیگر، نوشته داریوش افراسیابی است.**

www.DAFRASIABI.com